

پایایی و گسترش ناتو: نقش هژمونی آمریکا

دکتر بهادر امینیان، دانشگاه امام حسین (ع)

شماره مقاله: ۹

چکیده:

ناتو پس از فروپاشی شوروی نه تنها دچار فروپاشی نگردید بلکه قدرتمندتر شده و از لحاظ مأموریتی و جغرافیایی گسترش یافت. این مقاله با بررسی تئوریه‌ها و دیدگاه‌هایی که کوشیده‌اند این پدیده را تبیین کنند فرضیه نقش هژمونی آمریکا در این فرایند را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. ناتو به عنوان نهادی ارزشمند برای آمریکا، نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت هژمونی آمریکا، تداوم نفوذ آمریکا در اروپا دارد و ابزار لازم برای تأثیرگذاری در تحولات منطقه‌ای و جهانی را در اختیار آمریکا قرار می‌دهد. با توجه به این کارویژه‌های منحصر به فرد ناتو، آمریکا کوشیده است این نهاد فراآتلانتیکی را تقویت کند و با توسل به آن از ظهور و قدرت‌گیری نهادهای مشابه مستقل اروپایی جلوگیری نماید. ناتو بر این اساس نقش بیشتری در محیط امنیتی اروپای غربی، اروپای شرقی و سپس سایر مناطق هم‌جوار پیدا کرده و در تثبیت هژمونی آمریکا مؤثر واقع شده است.

واژگان کلیدی: هژمونی آمریکا، ناتو، نظام بین‌الملل، محیط امنیتی اروپای غربی،

واقع‌گرایان تهاجمی

مقدمه:

محیط امنیتی بین‌المللی کنونی در حال شکل‌گیری است. فروپاشی شوروی و جهان دوقطبی، وضعیت سیستم بین‌الملل را کاملاً دگرگون ساخت. جهان امروزه شاهد تغییرات ساختاری، سیستمی و ژئوپلیتیک گسترده‌ای است که تبیین و توضیح آن به پیگیری روندها و بررسی میدانی مبتنی بر مباحث علمی و تئوریک و مفهومی عمیق، متدلوژی صحیح و پژوهشهای اصیل بستگی دارد. معماری امنیتی سیستم بین‌المللی کنونی، تأثیر مستقیمی بر شکل‌گیری سیستم جهانی، سیستم‌های منطقه‌ای و سرنوشت کشورها و بازیگران صحنه بین‌المللی و حتی داخلی دارد.

ناتو که پس از فروپاشی شوروی و علی‌رغم پیش‌بینی‌ها توسعه جغرافیایی و مأموریتی پیدا کرد، به عنوان قدرتمندترین و موفقترین اتحادیه نظامی و امنیتی در طول تاریخ نقش تعیین‌کننده‌ای در سمت و سوی این معماری و شکل‌گیری این وضعیت در حال گذار دارد و آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده می‌کوشد از این نهاد در جهت شکل‌دهی جهان استفاده نماید. مقاله حاضر با بررسی مفاهیم تئوریک پیرامون دلایل و فلسفه وجودی ناتو به دسته‌بندی نظرات ارائه شده در این مورد می‌پردازد و با ارائه فرضیه و ساختاری علمی می‌کوشد نقش هژمونی آمریکا در شکل‌گیری و تحولات ناتو و وضعیت امروز ناتو را تبیین کند و نقش ناتو در استقرار و جایگاه هژمونی آمریکا را نیز مشخص نماید.

شکل‌گیری و عملکرد ناتو در دوران جنگ سرد

ناتو موفق‌ترین نهاد امنیتی دوران جنگ سرد بود که با موفقیت چشمگیری اهداف خود را تأمین نمود. این سازمان در طول پنجاه سال جنگ سرد مهمترین ساختار امنیتی در منطقه اروپا - آتلانتیک به‌شمار می‌رفت و علاوه بر موفقیت در بازدارندگی شوروی، اهداف متعدد دیگری را نیز تأمین نمود. ناتو محصول تحول ایجاد شده در دوران پس از جنگ جهانی دوم، ایجاد نظام دوقطبی و گسترش هژمونی آمریکا در دنیای غرب بوده است.

تحولات جنگ جهانی دوم با تضعیف قدرتهای اروپایی باعث شد جهانی که در طول سه قرن اروپا محور بود شکل جدیدی به خود بگیرد، واقعیتهای جدید ناشی از تغییر بازیگران اصلی و نقش آنها، ساختار قدرت مبتنی بر این واقعیتهای جدید را طلب می‌نمود. آمریکا در مقام رهبری بلوک غرب با دقت ساختارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی - امنیتی جهان غرب را طراحی و پیاده نمود. مهمترین ساختار نظامی غرب ناتو بود که ضمن بازدارندگی شوروی و دفاع سرزمینی از خاک اروپای غربی، از توسعه نظامهای کمونیستی ممانعت می‌کرد.

مطابق اساسنامه سازمان، ناتو یک ساختار امنیتی منطقه‌ای محسوب می‌گردد که کارویژه آن تأمین دفاع سرزمینی اروپای غربی در قبال تهاجم شوروی (و سپس پیمان ورشو) بود و ساختار، استراتژیها و وضعیت نیروی آن در همین چارچوب تدوین گردید (Faringdon, 1989 180-183). ناتو در تحقق این هدف (که فلسفه وجودی آن اعلان شده بود) موفق عمل کرد. ناتو همچنین موفق شد اهداف مهم دیگری را نیز محقق کند. یکی از این اهداف، توجیه حضور آمریکا در صحنه اروپا برای اروپاییان و افکار عمومی آمریکا بود. علاوه بر آن ناتو به مثابه یک جامعه امنیتی برای اعضای خود عمل نموده است و علاوه بر ایجاد تضمین در مقابل تجاوز خارجی، آنها را در برابر یکدیگر نیز مصون کرده است و موفق به کنترل و مهار اختلافات بین اعضای ناتو و جلوگیری از

تصاعد این اختلافات به جنگ شده است. همچنین ناتو باعث پذیرش نظامی آلمان در اروپا گردید و در همگرایی اروپا بسیار مؤثر واقع شد. در مجموع در حالی که هدف نخست ناتو ماهیت سلبی و بازدارندگی داشت ولی تأثیر اهداف بعدی نیز غیرقابل انکار و دارای پیامدهای ملموسی می‌باشد.^۱

پایان دوران دوقطبی و پایایی ناتو

فروپاشی شوروی و از بین رفتن پیمان ورشو در سال ۱۹۹۰، مهمترین فلسفه وجودی اعلانی ناتو را از بین برد تا حدی که بسیاری از تحلیلها حاکی از افول و یا حتی اضمحلال آن بود. و ادبیات گسترده‌ای در مورد ناتو پس از جنگ سرد در مجامع علمی - استراتژیک به رشته تحریر درآمد (والرشتاین، ۱۳۷۷: ۳۳).^۲ متخصصان روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک همواره بیان می‌کردند که اتحادیه‌ها پس از دستیابی به هدف (بویژه محو تهدید اصلی که برای مقابله با آن شکل گرفته‌اند) از بین می‌روند. (Liska 1968 169)

اما ناتو در عمل نه تنها از بین نرفت و از اهمیت آن کاسته نشد، بلکه به حیات خود ادامه داد و علاوه بر آن توسعه یافت و از بعد جغرافیایی شامل کشورهای جدیدی گردید و همچنین در بعد مأموریتی و نهادها و ترتیباتی که ایجاد نمود توسعه زیادی پیدا کرد و نهادی که مأموریت دفاع سرزمینی داشت وارد مأموریت‌های مدیریت بحران، ایجاد اصلاحات اجتماعی، ملت‌سازی و ... گردید و حتی در مأموریت‌هایی ورای خاک کشورهای عضو (مثلاً در عراق و افغانستان) درگیر گردید و مفهوم استراتژیک و ژئوپلیتیک ناتو دستخوش تحول گسترده‌ای گردید.

^۱ - از همان سالهای اولیه شکل‌گیری ناتو، این جمله منتسب به لرد ایسمی اولین دبیرکل ناتو در بین دیپلمات‌ها رایج بود که «ناتو ایجاد شده تا آمریکا را در داخل اروپا، شوروی را خارج از اروپا و آلمان را در پایین نگه دارد». بنگرید به: Mac Nair Papers, No.46 Jan

- 1996), ch.2.

^۲ - بسیاری از اندیشمندان اضمحلال فوری ناتو را پیش‌بینی کرده‌بودند به‌طور مثال والرشتاین می‌گوید: «پایان عمر ناتو نزدیک است.»

پایایی و گسترش ناتو از لحاظ تئوریک

ادبیات تئوریک مربوط به اتحادها، ریشه‌ها و چگونگی شکل‌گیری، سازوکارها، چگونگی تحول، علل موفقیت، چگونگی اضمحلال و نابودی آنها و در نهایت عوامل پایایی و تداوم آنها طیف گسترده و متنوعی را تشکیل می‌دهد. اتحادیه^۱ به معنای همکاری رسمی کشورها برای به‌کارگیری (یا عدم به‌کارگیری) نیروی نظامی است که برای امنیت و یا افزایش توان اعضای اتحادیه علیه کشور و یا گروه دیگری صورت می‌گیرد (Snyder, 1992: 84). شکل‌گیری اتحادیه محصول آنارشی سیستمی به معنای فقدان اقتدار برتر در سامانه بین‌المللی، تفوق قدرت، منازعه و منافع مشترک در بین کشورها و یک فرآیند چانه‌زنی دانسته شده است. (مورگنتاؤ، ۱۳۷۹)

از میان دیدگاه‌های فکری که تلاش بیشتری در تبیین مسأله تحول ناتو پس از جنگ سرد به عمل آورده‌اند می‌توان به چهار مکتب زیر اشاره کرد:

نظریه رئالیستی یا واقع‌گرایی** به عنوان اصلی‌ترین جریان فکری در روابط بین‌الملل بیان می‌کنند که کشورها تنها به دنبال حفظ افزایش منافع و قدرت خود می‌باشند و در شرایط عادی تن به محدود و مشروط کردن حاکمیت و قدرت خود نمی‌دهند (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۱۰-۱۴۲؛ دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۴: ۲۲۳-۱۴۲). ورود به اتحادیه، هزینه‌های سنگینی برای کشور به دنبال خواهد داشت و منافع کشور را تابع منافع گروهی می‌سازد. این مسأله در تفسیر رئالیستی شری برای کشورها محسوب می‌گردد. بنابراین کشورها مگر در شرایط اضطرار و اجبار وارد اتحادیه‌ها نمی‌شوند و در شرایط بسیار ویژه‌ای است که کشورها به‌طور عقلایی همکاری با اتحادیه را انتخاب می‌کنند (Haftendör & Others, 1999: 4). مسأله تهدید و یا تصور تهدید است که یک کشور را وادار می‌کند برای رفع آن به اتحادیه روی آورد و به محض محو تهدید خارجی،

¹Alliance

** Realist Theory

اتحادیه نیز از بین خواهد رفت و جهان عاری از جنگ و تهدید به همان نسبت عاری از اتحاد است (Holsti & Others, 1985: 17). بدین ترتیب دیدگاه‌های رئالیستی در تبیین شرایط جدید ناتو ناموفق بوده و رفتار ناتو در تضاد با اصول اصلی و مفروضه‌های اساسی این دیدگاه محسوب می‌گردد.

نظریه سنتی واقع‌گرایی توسط اندیشمندانی همچون کنت والتز و کار کیندرمان مورد بازنگری و اصلاح قرار گرفت و نواقح‌گرایان (یا رئالیست‌های ساختاری) محصول این مذاقه می‌باشند ((Waltz, 1959, 1990 pp 24-34, 1998 pp.322-345)). مهمترین تجلی‌گاه عینی نظریات واقع‌گرایی را می‌توان در نظریه موازنه قوا جستجو کرد (Mastandduno, pp.123-163). تشکیل و تداوم اتحادیه نیز به منظور ایجاد قوا تفسیر می‌شود. کشورها برای مقابله با یک قدرت برتر دست به اتحاد می‌زنند و هرگاه منطق این موازنه قوا ایجاب نماید، اتحادیه از میان خواهد رفت. بر اساس همین تحلیل است که کنت والتز در سال ۱۹۹۳ به غلط پیش‌بینی می‌کند: «روزهای ناتو به انتها نرسیده است، بلکه سالهای آن به شماره رسیده‌اند» (Waltz, 1993: 75). استفن والت نیز با طرح بحث «موازنه تهدید» (Piccoli 1997: 8) و اشولر با بحث «موازنه منافع» (Piccoli 1997: 6) کوشیده‌اند این بحث را تکمیل کنند.

نواقح‌گرایان در تلاشی برای اصلاح نظرات خود نظریه هژمونی را هم مطرح و بیان کردند که علاوه بر موازنه قوا، برتری قدرت نیز به نوعی نظم بین‌الملل منجر می‌گردد. جوزف نای هژمونی را به عنوان موقعیتی بیان می‌کند که در آن «یک کشور به اندازه‌ای قدرتمند است که به روابط بین کشورها حکومت کند.» (Brilmayer, 1994: 14) در دیدگاه هژمونی ناتو به یک دلیل تداوم یافته است. «برای خدمت به آنچه که قدرتهای بزرگ معتقدند به نفعشان است» (Waltz, 1998: 6). در حقیقت تمرکز قدرت در دست هژمون است که نظم و ساختارهای سیستم و روابط قدرت نامتقارن را شکل می‌دهد و اتحادیه‌ها و از جمله ناتو نیز نوعی از این سازوکار هستند. تفوق قدرت آمریکا

به این کشور اجازه می‌دهد که به سایر دموکراسی‌های غربی برای تشکیل و حفظ نهادهای سیاسی، مشوقهای مثبت و یا منفی ارائه کند. تشکیل ناتو نیز از همان ابتدا بر اساس منافع آمریکا صورت گرفت و استمرار آن در دوران پس از جنگ سرد نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد. برژینسکی نیز بیان می‌کند که منطقه ژئواستراتژیک اوراسیا نقش بسیار سرنوشت‌سازی در تکمیل هژمونی آمریکا دارد و ناتو ابزار اصلی آمریکا برای کنترل اوراسیا محسوب می‌گردد (Brzezinski, 1997: 7). ناتو باعث شده که آمریکا حتی در روابط داخلی کشورهای اروپایی نیز نقش حساسی برعهده گرفته و اعمال برتری جهانی آمریکا به شدت وابسته به تداوم چنین نقشی برای آمریکا در همکاری با کشورهای اروپایی است. کوندالیزا رایس وزیر امور خارجه فعلی آمریکا ده سال پیش می‌نویسد:

«حضور سربازان آمریکا به عنوان تضمینی برای آمریکاست که به عنوان بازیگر در اروپا باقی می‌ماند ... دولت بوش (اول) مصمم بود که جنبه‌های حیاتی سیستم ناتو برای امنیت اروپا را، حتی با پایان جنگ سرد حفظ کند.» (Zelikow & Rice, 1995: 169-170)

مکتب واقع‌گرایان تهاجمی بیان می‌کند که پس از جنگ سرد منافع امنیتی آمریکا در اروپا افزایش یافته چون هر چه یک کشور قدرت نسبی بیشتری کسب کند، منافع و تعهدات خارجی آن افزایش می‌یابد و تصور کشور از منافع و ملزومات امنیتی آن نیز افزایش می‌یابد. آمریکا از سال ۱۹۴۵ همواره به دنبال سلطه بر اروپا بوده و می‌کوشیده از سلطه یک قدرت برتر اروپایی (همانند آلمان در هر دو جنگ جهانی) جلوگیری کند (Layne, 2000: 60). واقع‌گرایان تهاجمی بیان می‌کنند که هژمونی بهترین استراتژی بزرگ در پاسخ به عدم اطمینان یک کشور درباره نیات و تواناییهای حال و آینده دیگران است. کشور هژمون حتی برای حفظ امنیت (و حوزه قلمرو) خود که همواره آن را در خطر می‌بیند راضی به وضع موجود نیست و همیشه به دنبال افزایش قدرت خود نسبت به دیگران است و تشکیل ناتو و تداوم آن نیز در همین چارچوب معنا می‌یابد و توجیه می‌گردد.

نظریه نهادگرایی نئولیبرال* با نقد دیدگاههای پیشین بیان می‌کند که نهادهایی همانند ناتو هم در تسهیل روابط بین کشورها و هم در رفتار کشورها تأثیر می‌گذارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۵۷؛ Baldwin, 1993). این نهادها با ایجاد هنجارها و معاهده‌ها خصوصیت آنارشیکی سیستم بین‌الملل را تعدیل می‌کنند و با مدیریت و حل اختلافات محلی و منطقه‌ای، تشکیل اتحاد و تحول همکاری امنیتی چارچوب قابل اطمینانی برای تعامل کشورها فراهم می‌کنند. چنین نهادهایی تنها دارای یک کارویژه نیستند و در بسیاری از موارد نیز پس از تشکیل کارویژه‌های جدیدی پیدا می‌کنند که پس از منسوخ شدن کارویژه ابتدایی، به آنها کمک می‌کند که فایده و ضرورت خود را حفظ کنند^۱ و ناتو نیز فرآیند تغییر از یک اتحادیه متمرکز بر دفاع سرزمینی به یک نهاد مدیریت امنیتی را به همین دلیل شاهد بود. (Rupp, in Carpenter, Op Cit: 157-177)

ناتو دارای دو نوع ترتیبات و توانمندی بود گروه اول این ترتیبات به هدف نخست ناتو که دفاع سرزمینی بود اختصاص داشت و گروه دوم آن پویاییها و توانمندیها و ترتیبات عمومی بود که امکان تداوم حیات را برای ناتو فراهم می‌ساخت این توانمندیها شامل سازوکارهای توافق برای عمل مشترک، حل و فصل اختلافات و منازعات، هماهنگی سیاسی و استراتژیک و ... می‌شد.

البته باید بیان کرد که نظریه‌پردازان مکتب لیبرال، دلیل اصلی پایداری ناتو را در تئوری صلح دمکراتیک ارائه کرده‌اند و معتقدند ناتو به عنوان ابزاری برای گسترش دمکراسی و در نتیجه گسترش صلح کارویژه خاص خود را پیدا کرده است و باید به بقای خود ادامه دهد.

* Neo Liberal Institutionalism

^۱ - رابرت کیوهن و سلسنت والاندرا نیز در بررسی ناتو بر این اساس کارویژه‌ای متنوع ناتو و نهادینه شدن آن را علت پایداری ناتو در شرایط متغیر محیطی می‌دانند. بنگرید:

(Haferndorn, Keohane and Wallander, *Ibid*)

دیدگاه‌های مختلف در مورد گسترش ناتو

بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد گسترش ناتو، چارچوبی فراهم می‌سازد که ابعاد مختلف این نهاد منحصر به فرد از جنبه‌های متفاوت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به‌طور کلی می‌توان نظرات مختلفی که در مورد علت پایایی و گسترش ناتو ارائه شده است را در چهار دسته زیر تقسیم‌بندی کرد:

(۱) مباحث استراتژیک

این گروه با تأکید بر بعد نظامی این اتحادیه، تأکید خود را بر مباحث ژئوپلیتیک و خطوط رویارویی قرار می‌دهند^۱ و ناتو را به عنوان یک نهاد امنیتی با مأموریت‌های استراتژیک برای اجرای ماده ۵ معاهده آتلانتیک، و مقابله با تهدیدهایی همانند تهدید کلاسیک (مثلاً روسیه)، تصاعد درگیری بین قدرتهای کوچکتر، جنگ داخلی، بی‌ثباتی در کشورهای ضعیف و شکست‌خورده (مثلاً شرق اروپا)، گسترش سلاحهای کشتار جمعی و در سالهای اخیر مقابله با تروریسم ترسیم می‌کنند.^۲

(۲) رابطه نظامیان - غیرنظامیان*

تلاش غیرنظامیان برای کنترل این نهاد اصولاً نظامی، برخی از ناظرین را به این سمت سوق داده که گسترش ناتو باعث انحراف از مأموریت‌های نظامی و برعهده گرفتن مسئولیت‌های غیرنظامی خواهد گردید (Segell, 1999; Weber, 1999). توسعه ناتو در این دوران ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی هم در داخل هر کشور، هم در منطقه و هم در اتحادیه فراملی است. معیارهای عضویت کشورهای جدید نیز بر اعتبار

^۱ - منابع مختلفی این دیدگاه را ارائه داده‌اند که شامل ژئوپلیتیک‌ها، استراتژیستها و نظریه‌پردازان نظامی نیز می‌شوند. از جمله بنگرید: (Hillen & Noonan, 1998, 21-34; Ochmanek, 2000; Roth, 1999)

^۲ - کاخ سفید نیز در استراتژی امنیت ملی در سال ۱۹۹۹ ناتو را عامل تقویت امنیت اروپا و مانع تکثیر تسلیحات کشتار جمعی و بی‌ثباتی در اروپا عنوان کرده است و به همین دلیل آمریکا ۱۰۰ هزار نفر نیروی نظامی در اروپا حفظ می‌کند، بنگرید: (The White House, 1999, 15)

این بحث می‌افزاید: پابندی به دموکراسی، حکومت قانون، حقوق بشر، برخورد با اقلیتها، وجود اقتصاد بازار و توانایی برای انجام تعهدات، کنترل نظامیان توسط غیرنظامیان.

۳) مسائل اقتصادی

مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی نیز در ارتباط با پایداری و گسترش ناتو مطرح است که در بررسی دقیق تحولات ناتو می‌توان آنها را استخراج و تحلیل کرد (Sandler, 1999; Eland, 1998; Duffield, 1994).

همچنین ناتو با گسترش مفاهیم اقتصاد لیبرالیستی نقش تعیین کننده‌ای در توسعه پدیده جهانی شدن، ایجاد کرده به‌طور عملی و ریشه‌ای مانع از رویارویی اقتصادی در این بخش شده است. جهانی شدن اقتصاد به یک برنامه استراتژیک جهانی در زمینه امنیت نیاز دارد و ناتو در عملکرد خود (به‌طور مثال در مورد کوزوو) با کنار گذاردن سازمان ملل می‌کوشد چنین نقشی را ایفا کند. (ترجمان سیاسی، شماره ۳۰: ۲۷-۳۴)

دیدگاه دیگری نیز در چارچوب تحلیل‌های اقتصادی مطرح می‌شود که تبیین جامعتری در مورد ناتو و گسترش آن ارائه می‌کند (تائب، ۱۳۷۸: ۷۹-۶۱). این دیدگاه بیان می‌کند که حتی در دوران جنگ سرد، هدف غایی ناتو، مهار شوروی نبوده بلکه هدف اصلی ناتو فراهم آوردن شرایط مناسب برای گسترش نفوذ و توسعه نظام سرمایه‌داری بوده است، فروپاشی نظام سوسیالیستی باعث توسعه نظام سرمایه‌داری در کشورهای اروپای شرقی و روسیه گردید ولی در این شرایط خطر اصلی برای سرمایه‌گذاری غربی، سرمایه‌داری انحصاری در این کشورها می‌باشد و پس از نظام دوقطبی در اغلب این کشورها افرادی حکومت را در دست گرفتند که قدرت بیشتری در اختیار داشتند و بر منابع قدرت سیاسی و اقتصادی مسلط شدند. این فرآیند امکان تکرار تجربه نظامهای فاشیستی و ناسیونالیست افراطی در قرن بیستم و استقرار سرمایه‌داری انحصاری در این کشورها را به وجود می‌آورد. بنابراین ناتو با گسترش خود این تهدید را مهار می‌کرد و امکان توسعه سرمایه‌داری لیبرال را فراهم می‌ساخت.

۴) مسائل سازمانی و نهادی

ناتو با توجه به ویژگیهای سازمانی، میزان سازمان‌یافتگی و نهادینه شدن و دارایی‌های نهادینه شده به عنوان یکی از منحصربه‌فردترین نهادها مطرح می‌باشد (Tuschhoff, Op Cit: 140-162; Wallander, 2000: 705-735). پیچیدگیهای این نهاد بود که باعث شد فرانسه، انگلستان و سایر کشورهای اروپایی، تجدید تسلیحات آلمان و قدرت‌گیری آن را بپذیرند. عملکرد موفق این نهاد باعث شد که بحث دفاع و امنیت در اروپا ملی نگردد و حتی درگیریهای بین آنها (مثلاً ترکیه و یونان) مهار گردد. سازوکارهای همگرایی سیاسی - نظامی، چندملیتی بودن ساختار اتحاد، سیاست دفاعی فوق ملی و اصول و رویه‌های کنترل دمکراتیک غیرنظامیان بر امور دفاعی بخشی از این داراییهای ارزشمند است که امکان تغییر فلسفه وجودی را در اختیار ناتو قرار می‌دهد (Wallander, Op Cit: 716) و امکان آن را فراهم می‌سازد که ناتو از یک نهاد دفاعی به نهادی با جهت‌گیری مدیریت امنیتی و مدیریت بحرانها تبدیل گردد. نقش موثر ناتو در بوسنی چه در دوران جنگ و چه پس از آن در فرآیند ملت‌سازی این کشور مشخص می‌سازد^۱ که نهادی همانند ناتو تا چه حد برای امنیت اروپا ارزشمند و منحصربه‌فرد است.

ضرورت ارائه چارچوب تحلیلی جدید و جامع مطالعات فرسنگی

این مباحث علی‌رغم ارائه مطالب و اطلاعات قابل توجه، توان ارائه یک سیستم جامع و تبیین‌کننده ندارد و با گرایش تک‌قطبی پیچیدگیهای عرصه بین‌المللی و واقعیت‌های ژئواستراتژیک و سیاست بین‌الملل را تابع واقعیت‌های محدودی می‌نماید. آنها تحلیل جامعی ارائه نمی‌دهند و توان تبیین همه ابعاد این مسأله را دارا نمی‌باشند.

۱- نگارنده در نوشته مستقلی با تأکید بر یافته‌های تجربی خود از عملکرد ناتو در بوسنی، این مسأله را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است.

در بررسی نهایی کلیه این دیدگاهها در مورد تبیین پایایی و گسترش ناتو باید ویژگیهای خاص ناتو و شرایط استراتژیک کنونی را دلیل ناتوانی آنها دانست. در این مورد ما با دو استثنای جدی و قابل توجه روبه‌رو هستیم: اول آنکه ناتو در طول چهل سال کاملاً تثبیت شده، مورد پذیرش قرار گرفته و سازوکارهای مناسب و کارآمدی را فراهم کرده که آن را به استثنایی‌ترین اتحاد تاریخ تبدیل کرده است. مسأله دوم آنکه محیط امنیتی در دوران پس از جنگ سرد و افول تهدیدات نظامی متعارف (بویژه در اروپا) وضعیتی استثنایی در طول تاریخ به وجود آورده است. مسأله قابل توجه دیگر کارویژه‌های چندگانه ناتو است که در کلمات لرد ایسمی اولین دبیرکل ناتو مشخص است. ضعف بسیاری از دیدگاههای ذکر شده عدم توجه به این چندگانگی وظایف و چگونگی استفاده آمریکا از این توانها از همان ابتدای تشکیل ناتو در تحقق سیاستهای خود در بازداری شوروی، مهار اوج‌گیری اختلافات بین کشورهای اروپایی، تأثیرگذاری بر سیاستهای دفاعی و خارجی کشورهای اروپایی، حضور مستقیم نظامی در اروپا و در مجموع تثبیت و گسترش هژمونی آمریکا می‌باشد. به تعبیر دیگر پایایی ناتو و کارویژه‌های آن در دوران پس از جنگ سرد در تداوم وضعیت ناتو در دوران جنگ سرد می‌باشد.

بنابراین هر تحلیل و دیدگاهی بدون در نظر گرفتن این عوامل کلیدی ناقص است و توان تبیین این پدیده مهم را ندارد و جامعیت لازم برای تحلیل را از دست می‌دهد این مسأله ما را به ضرورت ارائه نظری جامع که این پدیده را در نظر گرفته باشد رهنمون می‌سازد. آمریکا به عنوان مؤثرترین عامل در شکل‌دهی گسترش و پایایی ناتو با تأکید بر داراییهای ناتو، با موفقیت توانست یک نهاد نظامی متکی بر دفاع سرزمینی را به یک نهاد مدیریت امنیتی تبدیل کند که قابلیت مداخله مشروع آمریکا در امور اروپا را فراهم می‌کند و در مواردی نقش خود را به خارج از منطقه جغرافیایی اروپا تسری می‌دهد.

نقش آمریکا در پیدایش و تحول ناتو

تصمیم‌گیرندگان آمریکا پس از جنگ جهانی دوم نگران بازگشت سیاسی سنتی انزوایی در آمریکا بودند و پذیراندن تعهدات آمریکا در محیط جهانی جدید به مردم آمریکا و جهانیان امری دشوار به نظر می‌رسید. فعالیت‌های گسترده برای پذیرش نقش جهانی جدید آمریکا در همین چارچوب شکل گرفت و در قالب طرح مارشال و در نهایت ناتو متجلی گردید (فونتن، ۱۳۶۹: ۴۵۸). بررسی وضعیت اروپای پس از جنگ سرد، مشکلات و نابسامانی‌های کشورهای این قاره را نشان می‌دهد. آمریکا با تمام قوا کوشید براساس طرح و استراتژی خود وضعیت اروپا را ساماندهی کند. ناتو به‌گونه‌ای معماری شد که محمل مناسبی برای حضور آمریکا در اروپا باشد، طی یک سازوکار قابل پذیرش آلمان را بتدریج به جامعه اروپا بازگرداند تا چتر حفاظتی مناسبی در قبال شوروی ایجاد نماید (McCormik, 1995: 232). بررسی تحولات ناتو از ابتدا نقش آمریکا در ناتو را مشخص می‌کند. امضای معاهده آتلانتیک شمالی در ۴ آوریل ۱۹۴۹ هویت مشترک آتلانتیکی در بین متحدین به وجود آورد که ساختار کلی معماری امنیتی اروپا را فراهم ساخت. آمریکا مشکل اصلی خود در اروپا را ضعف نظامی کشورهای اروپایی در برابر شوروی و بویژه عدم امکان استفاده از توان نظامی آلمان می‌دانست. واقعه حمله کره شمالی برای تسخیر کره جنوبی زنگ خطر را برای اروپاییها به صدا درآورد. ناتو توانست چارچوبی مطمئن فراهم سازد تا این عدم اطمینان برطرف گردد، آلمان (علی‌رغم مخالفت اولیه فرانسه) به تدریج تسلیح گردد. یک سرفرماندهی عالی در اروپا* که یک ژنرال آمریکایی فرمانده آن است وظیفه دفاع از اروپا را برعهده گرفت.

گام بعدی آمریکا در ناتو، تقویت جبهه خود در مقابل شوروی بود و این کار با استفاده از موقعیت ژئواستراتژیک و توان نظامی ترکیه ممکن می‌شد. ترکیه علاوه بر دارا بودن ۱۹ لشکر نظام قدرتمند امکان کنترل تنگه‌های ژئواستراتژیک بسفر و داردانل و امکان

* Supreme Allied Commander in Europe (SACEUR)

فشار بر شوروی و تکمیل زنجیر مهار و سد نفوذ آن (که استراتژی آمریکا بود) را فراهم می‌ساخت. ولی کشورهای اروپایی و بویژه انگلستان ترکیه را مهره مؤثر خود در خاورمیانه می‌دیدند و خواهان کنترل انحصاری خود بر ترکیه بوده و مخالف عضویت ترکیه در ناتو بودند (Stiart & Tow, 1990 54 53). ولی آمریکا موفق شد ترکیه را برخلاف خواست انگلستان به عضویت ناتو بیاورد. (Poulou, 1999: 190)

بنابراین اولین گسترش ناتو بر اساس استراتژی کلان آمریکا و برخلاف خواست متحدین اروپایی اش شکل گرفت. و در طول سالهای اولیه موفق شد با توجه به ظرفیتهای اقتصادی، سیاسی و نظامی منحصربه‌فردش، هژمونی خود بر اتحادیه را تثبیت کند. اگر سنجش هژمونی را در توان یک کشور در به‌کارگیری قدرت خود در تحقق نظم جهانی مطلوب بدانیم (McCormick, Op.Cit: 125)، آمریکا در دهه‌های پنجاه و شصت بویژه در قالب ناتو موفق به نمایش و به‌کارگیری این قدرت شده بود.

شاخصهای هژمونی آمریکا در ناتو

- (۱) همان‌گونه که در بخشهای پیشین مشخص شد تحولات ناتو تابع سیاستهای آمریکا در اروپا بود. علاوه بر توضیحات فوق در مورد نقش آمریکا در شکل‌گیری، گسترش و عضوهای جدید، استراتژی، مأموریتها و ساختار نیرو می‌توان شاخصهای هژمونی آمریکا در ناتو را به صورت دقیقتر بدین شرح برشمرد:
- (۲) تأمین نیازمندیهای اتحادیه: تأمین نیازمندیها در عرضه نیروهای نظامی، تکنولوژی و مدیریت بر عهده آمریکا بوده است.
- (۳) رهبری طراحی استراتژیک: در طول دوران ناتو، طراحی استراتژیک و هدایت ناتو در دست ژنرالهای آمریکایی بود و پستهای حساس فرماندهی را نیز آمریکاییان برعهده داشتند و استراتژیهای اعلامی ناتو همواره در هماهنگی با استراتژیهای آمریکا بود. (Fox Op.Cit 150)

- ۴) هدایت سیاستهای عمومی ناتو: موارد مهم و کلیدی همچون ایجاد پستهای سرفرماندهی، اتخاذ سیاستهای تنش‌زدایی، عضویت کشورها و ورود ناتو به عرصه‌های غیرنظامی در چارچوب همین هدایت عمومی توسط آمریکا شکل گرفت.
- ۵) انحصار پستهای فرماندهی کلیدی: بر اساس مستندات موجود پستهای فرماندهی اصلی همانند سرفرماندهی کل نیروهای متحدین در اروپا، فرماندهی آتلانتیک، سرفرماندهی مدیترانه همواره در اختیار یک ژنرال آمریکایی بوده و در موارد دیگر همانند فرماندهی هوایی متحدین در شمال اروپا نیز همواره یک ژنرال آمریکایی به عنوان رئیس یا معاون حضور داشته است. (Calleo, 1970 27)
- ۶) انحصار در کنترل، هدایت و فرماندهی نیروهای هسته‌ای: سلاحهای هسته‌ای همواره در کنترل انحصاری آمریکا قرار داشته است.
- ۷) مشارکت تعیین‌کننده در دفاع متعارف، حضور صدها هزار نیروی آمریکایی بویژه استقرار ۶ لشکر در جبهه مرکزی اروپا، آنها را به محور بازدارندگی متعارف ناتو تبدیل کرده بود.
- ۸) لازم به توضیح است که کشورهای اروپایی در طول این سالها به علت نیاز به آمریکا برای مقابله با تهدید شوروی (و همچنین ترس از قدرت‌گیری آلمان) و سیاست کم‌هزینه‌کردن در مورد دفاعی به اتخاذ سیاستهای جدی در برابر این هژمونی نمی‌پرداختند. آنها خود را نیازمند حضور آمریکا در اروپا احساس می‌کردند.
- ۹) آمریکا پس از فروپاشی شوروی در دهه ۹۰ با قدرت و تلاش گسترده‌ای کوشید همین وضعیت را ادامه بخشد. آمریکا برای تثبیت و گسترش هژمونی خود به ناتو و تداوم نقش خود در آن نیاز داشت. آمریکا در قدم نخست کوشید هرگونه اقدام موازی را که می‌توانست نقش ناتو را کمرنگ ساخته و یا منجر به پیدایش نهادهای مستقل اروپایی قدرتمندی گردد ناکام سازد. در نتیجه این سیاست اتحادیه اروپا در مسائل نظامی تابع ناتو قرار گرفت و "هویت امنیتی و دفاعی اروپا" که قرار بود به نهادی مستقل در اروپا تبدیل

شود تحت کنترل ناتو واقع شد (Ziclonka, 1998: 194). تصویب شرایط استراتژیک جدید ناتو در اجلاس سران ناتو در روم در سال ۱۹۹۱ تحولات مورد نظر آمریکا در ناتو را تثبیت کرد و راه را برای توسعه ناتو به سمت شرق و تشکیل نهادهای جدید (همچون مشارکت برای صلح)، ورود در عرصه مدیریت بحران و ورود به عرصه دفاع از منافع مشترک (7: Ochmanek, 2000) فراهم ساخت. تحولات جدید در اجلاس سران در سال ۱۹۹۹ در واشنگتن با تصویب "مفهوم استراتژیک جدید" ناتو منعکس می‌باشد.

نتیجه‌گیری: نقش ناتو در هژمونی جهانی آمریکا

- با فروپاشی شوروی آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت موجود، فاصله زیادی با سایر رقبای بالقوه و بالفعل گرفت و کوشید ساختار نظام بین‌الملل را بر مبنای برتری و هژمونی خود بنا نهد. بررسیهای تاریخی و ضرورت‌های موردنیاز برای تثبیت قدرت یک هژمون مشخص می‌سازد که اگر کشوری سه شرط را محقق ساخت، می‌تواند نظامی هژمونیک پایه‌گذاری نماید. این سه شرط عبارتند از:
- ۱) قدرت نسبی: قدرت هژمون باید برتری محسوسی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و ... بر سایرین داشته باشد.
 - ۲) قدرت ساختاری: هژمون باید بتواند قوانین، نرم‌ها و روشهای عملیاتی در ابعاد مختلف سیستم بین‌الملل را ایجاد کند. این قدرت ساختاری توان تعیین شرایطی برای هژمون را فراهم می‌سازد که منافع او در آن شرایط تأمین می‌گردد (Volgy & Others, 1999) (18). این توان را به معماری امنیتی و ایجاد توافق گسترده در مورد قوانین و نرم‌های موردنظر تعبیر کرده‌اند. (Cornish, 1996: 751-771)
 - ۳) قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی: قدرت هژمون برای ایجاد معماری جهانی به منافع خارجی و تواناییهای قابل اعمال و نمایش در عرصه بین‌الملل نیاز دارد و تا زمانی که هژمون موفق به بسیج قدرت داخلی و جذب حمایت داخلی نگردد قادر به ایجاد

معماری جهانی نخواهد شد.

سنجش شاخصهای مربوط به هریک از این سه شرط برای آمریکا مشخص می‌سازد که آمریکا در سالهای پس از جنگ سرد در شرط نخست، برتری نسبی لازم را در عرصه‌های سخت‌افزاری (نظامی، اقتصاد، سیاست و ...) و عرصه‌های نرم‌افزاری (فرهنگ، تبلیغات و ...) فراهم کرده است.^۱

ولی در طول دهه ۱۹۹۰ آمریکا در دو شرط بعدی با مشکل جدی روبه‌رو بود. فقدان یک تهدید جدی تصمیم‌گیرندگان آمریکایی را در توجیه به‌کارگیری منابع داخلی در عرصه بین‌المللی با مشکل روبه‌رو می‌ساخت. سیاستهای کلان آمریکا در دهه ۹۰ همانند مداخله بشردوستانه و حقوق بشر پشتیبانی افکار عمومی داخلی را فراهم نمی‌ساخت. اما مسأله‌ای که با محور اصلی این تحقیق ارتباط بیشتری دارد عدم نهادینه شدن قدرت هژمونیک آمریکا می‌باشد. آمریکا در طول سالهای پس از جنگ جهانی دوم موفق شده بود نهادهای محوری نظم مورد نظر خود را در دورن ساختار امنیتی و اقتصادی کشورهای عضو بگستراند و هژمونی خود را نهادینه سازد. تداوم هژمونی آمریکا نیز به‌طور کامل بستگی به تداوم این نهادها و رویه‌ها دارد (Hald & Paul, 1999: 124). آمریکا می‌بایست با حضور خود در عرصه‌های مختلف و اعمال قدرت هژمونی خود را نهادینه سازد تا بر این اساس بتواند با مدیریت نظام، از بروز چالشگران ممانعت نموده و بحرانهای منطقه‌ای را کنترل کند و به صورت نهادینه شده و مشروعی به برخورد با موانع بپردازد.

پس از وقایع ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ آمریکا موفق شد با طرح خطر تروریسم به عنوان مفهوم سامان‌بخش استراتژی و رفتار خارجی خود، محمل مشروعی برای رفتار

۱- به‌طور مثال می‌توان به این شاخصها اشاره کرد: درحالی که آمریکا دهه ۹۰ را به عنوان تنها ابرقدرت آغاز کرد دهه بهتری از سایر رقبا نیز داشت. رشد اقتصادی آمریکا در سالهای ۹۸-۱۹۹۰ حدود ۲۷ درصد بود که تقریباً دو برابر رشد اتحادیه اروپا (۱۵ درصد) و سه برابر رشد ژاپن (۹ درصد) بوده است. ۸۰ درصد کل هزینه‌های جهانی در عرصه تحقیق و توسعه نظامی به آمریکا اختصاص داشت و بودجه نظامی آمریکا در سالهای آغازین قرن ۲۱ از مجموع تمام کشورهای صنعتی بیشتر بوده است. نگارنده این بحث را در مقاله دیگری به‌طور مشروح‌تر و بر اساس شاخصهای موجود نمایش داده است.

خارجی خود نزد افکار عمومی داخلی خود بیابد و متحدین خود را حول محور خطر تروریسم بسیج نماید. بنابراین آمریکا برای تثبیت و گسترش هژمونی خود شرط بعدی را که حمایت افکار عمومی و قدرت داخلی برای پشتیبانی از اعمال خارجی است تا حدودی محقق نموده و اکنون تنها دنبال تحقق شرط سوم است که همانا نهادینه کردن این برتری می‌باشد. ناتو به عنوان دارایی ارزشمند و منحصربه‌فردی که قدرت و تواناییهای آمریکا در اصلی‌ترین بخش جهان و ثروتمندترین و قدرتمندترین متحدان (و رقبای بالقوه) را نهادینه می‌سازد جایگاه ویژه‌ای در این چارچوب پیدا می‌کند و فلسفه وجودی ناتو برای هژمونی آمریکا کاملاً مشخص می‌گردد.^۱ نقش ناتو در تثبیت هژمونی آمریکا هنگامی اهمیت بیشتری می‌یابد که مشخص می‌شود که مهمترین رقبای بالقوه آمریکا در قاره اروپا قرار دارند و اتحادیه اروپا (و یا کشورهای چو آلمان و فرانسه) قدرتهای دوم جهانی (با توجه به شاخصهای قدرت اقتصادی، تکنولوژیکی و حتی نظامی) می‌باشند. آمریکا با ابزاری همانند ناتو از پیگیری سیاستهای مستقل توسط اروپاییان بویژه در ابعاد نظامی و دفاعی جلوگیری کرده است و ابتکارهای اروپا در ایجاد ساختار دفاعی مستقل همانند "هویت مستقل دفاعی و امنیتی اروپا"، "اتحادیه اروپای غربی" و یا "سپاه اروپایی" را عقیم و ناقص کرده است.^۲ از سال ۱۹۹۲، پنتاگون یکی از محورهای اصلی خود را این قرار داده بود که «آمریکا باید کشورهای پیشرفته صنعتی را از به چالش کشیدن رهبری آمریکا و یا حتی آرزوی داشتن یک نقش جهانی یا منطقه‌ای بیشتر منصرف کند.» (Chace, 1997: 18) بر اساس همین مدرک پنتاگون، آمریکا باید از پیدایش ترتیبات صرفاً اروپایی که می‌تواند ناتو و به ویژه ساختار فرماندهی یکپارچه ناتو (که کاملاً تحت سلطه آمریکا قرار دارد) را

۱- برژینسکی در همین رابطه می‌گوید: «هژمونی آمریکا ویژگی یک وضعیت گذار و انتقالی را دارد که آینده آن بستگی دارد که آمریکا تا چه میزان بتواند به‌طور مؤثری مدیریت و کنترل قاره اوراسیا را برعهده داشته باشد. ... در این راستا، ناتو مهمترین ابزار برای تفسیر سیاست واقعی در روابط فرآتلانتیکی می‌باشد.» به نقل از: (فلاحی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱).

۲- گابریل روبین نماینده سابق فرانسه در ناتو می‌نویسد: «کارویژه اصلی ناتو، نگهبان اروپا بودن است. ... وسیله‌ای برای ممانعت از اینکه اروپا دژی مستقل برای خود بسازد و روزی رقیب آمریکا شود.» به نقل از:

تضعیف کند جلوگیری نماید. (Gibbs, 2001: 2۶)

در حالی که اروپاییان در آغاز دهه ۹۰ انتخاباتهای زیادی برای معماری امنیتی داشتند ولی چون اتخاذ سیاستهای مخالف خواست آمریکا می‌توانست اروپا را در رویارویی با بحرانهای متعدد داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تنها بگذارد (که بویژه در ضعف اروپا در بحران بالکان نمایان شده بود)، اروپاییان تمامی انتخاباتهای خود را کنار گذاشتند و ناتو را به عنوان محور معماری امنیتی اروپا قبول کردند. این مسأله حتی در استراتژی رسمی دولت آمریکا تحت عنوان استراتژی امنیت ملی آمریکا نیز منعکس می‌گردد: «بنابراین ناتو به عنوان تنها نهادی که دخالت و نفوذ آمریکا در اروپا و اروپای شرقی را مشروع می‌سازد به رکن امنیت اروپا تبدیل شد.»

گسترش ناتو مزایای گسترده‌ای برای آمریکا و تثبیت هژمونی آن به همراه داشته است؛ شرق اروپا را تحت کنترل و چتر نظامی آمریکا قرار می‌دهد (کشورهای اروپای شرقی در عمل مشخص ساختند که بهتر از کشورهای اروپای غربی از آمریکا حمایت می‌کنند و این مسأله در حمله آمریکا به عراق متجلی شد)، گسترش ناتو نقش آمریکا به عنوان قدرت مسلط در قاره اروپا را تثبیت می‌کند، گسترش ناتو باعث ایجاد منافع تجاری گسترده‌ای برای آمریکا است و نفوذ آمریکا در منطقه‌ای که منطقه سنتی نفوذ روسیه و آلمان محسوب می‌گردد تثبیت می‌کند و اجازه می‌دهد ناتو تحولات ظهور سرمایه‌داری را در این منطقه مدیریت کند. ناتو با کارویژه، مأموریت و مفهوم استراتژیک جدید نه تنها پا را از خاک کشورهای عضو فراتر نهاد و اروپای شرقی را میدان نفوذ و عملکرد خود قرار داد بلکه آمریکا از آن در خارج از اروپا نیز استفاده کرد. حضور مستقیم ناتو در قالب برنامه‌های مشارکت برای صلح در محیط امنیتی ایران، آذربایجان، ترکمنستان و ... و مأموریت‌های ناتو در افغانستان (و عراق) نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد.

۱- در استراتژی امنیت ملی آمریکا آمده است: «ناتو ابزاری برای کمک به ایجاد اروپای دموکراتیک، صلح‌آمیز و همگراست». به نقل از: (NSS, 1999, 29; Meyer, 2001-02 67-8۲)

منابع فارسی

- ۱- "نظم نوین جهانی به روایت ناتو"، لوموند دیپلماتیک (ژوئن ۱۹۹۹)، به نقل از: ترجمان سیاسی، شماره ۳۰.
- ۲- آلیسن، گراهام (۱۳۶۴)؛ شیوه‌ای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی: مورد بحران موشکی کوبا، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- تائب، سعید (پاییز ۱۳۷۸)؛ "گسترش ناتو به شرق: دیدگاهی دیگر"، مجله سیاست خارجی.
- ۴- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (پاییز ۱۳۷۷)؛ "نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاریهای بین‌المللی"، مجله سیاست خارجی، سال دوازدهم، شماره ۳.
- ۵- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۴)؛ نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، نشر قومس.
- ۶- سیف‌زاده سیدحسین (۱۳۷۶)؛ نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت.
- ۷- فونتن، آندره (۱۳۶۹)؛ تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو.
- ۸- مورگنتاو، هانس (۱۳۷۹)؛ سیاست میان ملتها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۹- والرشتاین، ایمانوئل (۱۳۷۷)؛ سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران، نشر نی.

English References:

- 1) Andrew Scott, *The Functioning of the International System*, (New York: The Macmillan Co. 1967), p12
- 2) Celeste Wallander and Robert Keohane, "Risk, Threat, and Security Institution" in Haftendor, Keohane and Wallander, *Ibid.*
- 3) Celeste Wallander, "Institutional Asserts and Adaptability: NATO After the Cold War", *International Organization* (August 2000), pp705-735
- 4) Christian Tuschhoff, "Alliance Cohesion and Peaceful Change in NATO", in Haftendor, *Op.Cit.*, pp140-162
- 5) Christopher Layne, "US Hegemony and the Perpetuation of NATO", in Ted Gallen Carpenter (ed), *NATO Enters the 21st Century* (London: Frankcass, 2000), pp59-92, p60
- 6) David Baldwin (ed.), *Neo Realism and Neo Liberalism* (New York: Columbia University Press, 1993).
- 7) David Calleo, *The Atlantic Fantasy : The U.S. NATO and Europe* (Baltimore: John Hopkins University Press, 1970), p27
- 8) David Gibbs, "Washington New Interventionism", *Monthly Review* (Sep2001), pp15-37, p25
- 9) David Ochmanek, *NATO's Future* (Santa Monica, RAND, 2000), p7.
- 10) David Ochmanek, *NATO's Future: Implications For US Military and Posture* (Santa Monica: RAND, 2000).
- 11) Douglas Stuart and William Tow, *The Limits of Alliance* (Baltimore: The John Hopkins U.P. 1990), pp51-53
- 12) Ekari Athanassoso Poulou, *Turkey : The First Enlargment of NATO* (Baltimor, The John Hopkins U.P. 1999), p90
- 13) George Liska, *Nations in Alliance* (Baltimor: The John Hopkins Press, 1968), p69
- 14) Glen Segell, "NATO Enlargment: International Relations Civil-Military Relations?", *International Studies Association* (Fen 1999).
- 15) Glenn Snyder, "Alliance Theory : A Neorealist First Cut", in Robert Rothestin (ed.), *The Evelution of Theory in International Relations* (Carolina: University of Carolina Press, 1992), p84
- 16) helga Haftendor and Others, *Imperfect Union* (New York: Oxford University Press, 1999), p4.
- 17) Hugh Faringdon, *Strategic Geography : NATO, The Warsaw Pact and Super Powers* (London : Routledge, 1989), pp180-183
- 18) Ivan Eland, "The Cost of NATO Expansion", *CATO This Justin* (Feb 1998)

- 19 James Chace, "An Empty Hegemony", World Policy Journal (1997), p.18
- 20 Jan Ziclonka, Explaining Euro-Paralysis (New York: St. Martin's Press, 1998), p.94
- 21 John Duffield, "NATO's Function After the Cold War", Political Science Quarterly (Sum 1994)
- 22 John Hald and T. V. Paul, International Order and the Future of World Politics (Cambridge: Cambridge University Press, 1999), p.24
- 23 John Hillen and Michael Noonan, "The Geopolitics of NATO Enlargement", Parameters (Aut 98), pp.21-34
- 24 Kenneth Waltz, "Realist Thought and Neorealist Theory", Journal of International Affairs, Vol.44 (1990), pp.21-34
- 25 Kenneth Waltz, "Reflections on Theory International Politics: A Response to My Critics", in R. Keohane, Neorealism and its Critics (New York: Columbia University Press, 1998), pp.22-345
- 26 Kenneth Waltz, "The Emerging Structure of International Politics", International Security, Vol.18 (Fall 1993), p.75
- 27 Kenneth Waltz, Man, The State and War (London: Columbia University Press, 1959)
- 28 Lea Brilmayer, American Hegemony (New Heaven: Yale University Press, 1994), p.4
- 29 Michael Mastanduno, "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy After the Cold War", in Michael Brown and Others (ed.), America's Strategic Choices (Cambridge: MIT Press), pp.23-163
- 30 National Security Strategy (NSS), 1999 p.29 Cited in Kent Meyer "US Support for Baltic Membership in NATO", Parameters, Win. 2001 02 pp.67-82
- 31 Ole R. Holsti and Others, Unity and Disintegration in International Alliance (London: University Press of America, 1985), p.7
- 32 Paul Cornish, "European Security: The End of Architecture and New NATO", International Affairs, Vol.72 No. 4 (Oct. 1996), pp.751-771
- 33 Philip Zelikow and Condoleezza Rice, Germany Unified and Europe Transformed: A Study in State Craft (Cambridge: Harvard University Press, 1995), pp.69-70
- 34 Richard Rupp, "NATO 1949 and NATO 2000 From Collective Defence Toward Collective Security", in Carpenter, Op.Cit., pp.57-177
- 35 Senator William Roth, "NATO in 21 Century", USIA: US Foreign Policy Agenda (Mar 99)

- 36 Steve Weber, NATO Expansion, (California: International Affairs Organization, 99).
- 37 The White House, A National Security Strategy For a New Century (Washington: White House, 1999) , p15
- 38 Thomas J. McCormick, America's Half Century (London : John Hopkins U.P.,1995) , pp23 25
- 39 Thomas Volgy and Others, "Where is the New World Order", Journal of International Relations and Development, Vol.2, No.3 (Sept 999) , p18
- 40 Todd Sandler & Keith Hartley, The Political Economy of NATO (Cambridge: Cambridge University Press, 1999).
- 41 William Fox and Annette Fox, "The Role of the U.S. in NATO", in Francis Beer(ed.),Alliance(New York: Holt Inc,1970) , pp143 157p152
- 42 Wolfgang Piccoli, Alliance Theory : The Case of Turkey and Israel (Copenhagen: Copenhagen: Peace Research Institute, 1997) , p8.
- 43 Zbigniew Brzezinski, The Grand Chessboard (NewYork: Basic Book, 1997) , p71

